جناب

**شاه محمّد امين**

**هو اللّه**

جناب شاه محمّد الملقّب بامين از قدمای احبّای الهی بود و سر گشته و سودائی در عنفوان جوانی ندای الهی شنيد و توجّه بملکوت ربّانی نمود پرده اوهام بدريد و بمقصود دل و جان رسيد \* شبهات قوم و شدائد لوم او را مانع و حائل نگشت و کثرت مصائب متزلزل ننمود در کمال ثبوت و استقامت يوم ظهور نور حقيقت معرضين و معترضين را مقاومت کرد \* هر چه بر القاء شبهات افزودند بر ثبات و استقامت افزود و هر چه آزار و اذيّت بيشتر کردند قدم پيشتر نهاد مفتون جمال کبريا شد و مجنون جمال ابهی گشت \* نائرهء محبّت اللّه بود و فوّاره معرفت اللّه آتش عشق چنان شعله زد که صبر و قرار نيافت و تحمّل فراق ننمود از موطن خويش ولايت يزد برون آمد ريگ هامون را پرند و پرنيان يافت و چون نسيم صبا کوه و بيابان پيمود تا آنکه بکوی دوست بسر منزل جانان رسيد از دام فراق نجات يافت و بشرف لقا در عراق فائز گشت \*

چون بخلوتگاه دلبر آفاق راه يافت از هر فکری خالی شد و از هر قيدی رهائی يافت و مظهر عنايات نامتناهی شد \* ايّامی چند در عراق بود مأمور برجوع بايران گرديد ايّامی چند در ايران بسر برد و با ياران مؤانس و مجالس گشت و نفس طاهر سبب اشتعال و انجذاب دوستان شد و هر يک از احبّا را وله و شوقی جديد داد \* بعد از مدّتی با جناب ميرزا ابو الحسن امين ثانی عليه بهاء اللّه الابهی در سجن اعظم وارد و در اين سفر بتعب و مشقّت بسيار گرفتار زيرا دخول در سجن بسيار دشوار حتّی در حمّام بشرف لقا فائز گشت و حضرت امين ثانی ميرزا ابو الحسن چنان مشاهده کبريا بر او تأثير کرد که لرزيد و پای لغزيد و بيفتاد و رأس مجروح شد و دم جاری گشت \*

باری، حضرت امين مذکور يعنی شاه محمّد بشرف لقب امين فائز شد و مظهر الطاف بی‌پايان گشت و حامل الواح الهيّه شد و در نهايت انجذاب دل و جان بايران شتافت و بکمال امانت بخدمت برخاست خدمات نمايان نمود و يارانرا راحت دل و جان گشت \* اين شخص بزرگوار در همّت و غيرت بی‌نظير بود و در خدمات بی‌مثيل و در بين خلق ظلّ ظليل صيتش بعبوديّت آستان مقدّس منتشر و صوتش در محافل ياران مشتهر دقيقه ئی آرام نداشت و در بستر راحت شبی نيارميد و سر ببالين آسايش ننهاد شب و روز مانند طيور در پرواز بود و بمثابه آهوی برّ وحدت پويان و دوان جميع ياران مسرور و شادمان هر نفسی را بشارتی بود و هر طالبی را اشارتی سر گشته کوی يار مهربان بود و گمگشتهء باديه محبّت جانان در دشت و باديه باد پيما بود و در کهسار بی‌صبر و بی‌قرار هر روزی در اقليمی بود و هر شبی در کشوری مقيم ابداً آرام نداشت و بر خدمت قيام نمود تا آنکه در آذربايجان در ميان دوآب گرفتار بدست اشرار اکراد گشت \* آن عوانان بدون جستجوی حال آن بيگناه بگمان ديگران مظلومًا شهيد نمودند گمان کردند که آن غريب نيز نظير طوائف ديگر است و بدخواه کردان و بی‌هنر \*

خبر شهادت چون بارض سجن رسيد جميع مسجونين محزون و دلخون شدند و بر مظلوميّت آن بزرگوار بگريستند حتّی در ساحت اقدس آثار حزن ظاهر و مشهود بود \* از قلم اعلی ذکر آن شهيد دشت بلا با نهايت عنايت صادر و همچنين الواح متعدّده در حقّ او نازل و حال در جوار رحمت کبری در جنّت ابهی با طيور قدس همدم و همراز و در محفل تجلّی غرق انوار و ذکر و ستايشش در السن و افواه و بطون اوراق الی ابد الآباد باقی و بر قرار \* عليه التّحيّة و الثّناء و عليه البهاء الابهی و عليه الرّحمة الکبری \*